

Copyright Ezzat Goushegir©
Copyright www.ezzatgoushegir.com©

ده ننگار بقاء، مفاد ت / (87)

گفتم: نه!

بعد از این گفت و گوها، یک باره تصمیم گرفت که به خانه اش برود. کاوه به تاکسی رانی تلفن کرد. پنج دقیقه بعد تاکسی دم در منزلمان بود و روث الینیا به خانه اش برگشت.

29 سپتامبر

" از کره جنوبی حاضر شده بودیم و با هم بقیه داستان "ریموند کارور" را O در کلاس فقط من و دکتر " Panel تمام کردیم. بعدازظهر در مینی کورس اروپایی "مارک" حضور نداشت، در حالی که اسمش در نوشته شده بود.

در بحثی که با اعظم داشتم از خودم انتقاد کردم و گفتم که هیچ لزومی ندارد که عقاید و برداشت هایم را صریح و بی پرده برای هر کسی بیان کنم و اصلا لزومی نداشت که درباره احساساتم نسبت به مارک چیزی به روث بگویم!

من اصلا دلم نمی خواهد که این دوستی قشنگ بین من و مارک خدشه دار بشود. این دوستی مملو از ارزش و احترام است. و او که درکی لطیف و مهربان از "زن" دارد . . . آیا این جمله را که همیشه به خودم می گفتم، صحت پیدا کرده؟ آیا من محکومم که تنها بمانم؟

شب روث به من تلفن کرد و گفت: قدری روی ترجمه شعرت کار کرده ام و تغییراتی انجام داده ام. آنها را برایم خواند. "پیتز" هم به من گفت که شعرت را حتما در روز سه شنبه بخوان. گفتم: می خواهم آن را به فارسی بخوانم تا حسی از صدا و ملودی زبان فارسی به تماشاگران داده شود. و روث ترجمه آن را به انگلیسی خواهد خواند. پیتز گفت: یکی از شعرای بسیار خوب آفریقای جنوبی به آیواسیتی آمده است و او هم آنجا حضور خواهد داشت!